



بسم الله الرحمن الرحيم

فصل فى المياہ

فصل اول در ذکر اقسام آب مطلق و مضاف

(عروه ج ۱ ص ۲۶، فصل فى المياة): «الماء اما مطلق، أو مضاف كالمعتصر من الأجسام، او الممتزج بغيره مما يخرج عن صدق اسم الماء».

سید (ره) در عروه، فصل اول را با ذکر اقسام ماء مطلق و ماء مضاف شروع می‌کند. ایشان می‌گوید: ماء تارة مطلق است و اخرى مضاف است. بعد اقسام ماء مطلق را ذکر می‌فرماید و حکمی که تمام اقسام ماء مطلق در آن مشترک هستند و احکامی که بر ماء مضاف بار می‌شود را متعرض می‌شود.

عبارت عروه، معیار ماء مضاف را کأنْ با دو تمثیل اشاره می‌کند «ماء المضاف كالمعتصر من الاجسام» مائی که از اجسام گرفته می‌شود مثل ماء الرمان و پرتقال و امثال ذلك. یکی هم «و الممتزج بغيره» مائی که به غیر الماء ممتزج بشود. وَحَلْ^(۱) همین جور است ماء ممتزج به تراب است اما به گونه‌ای که بخرجه عن اطلاق اسم الماء. باید امتزاج

۱- «الْوَحْلُ»: الطين الرقيق؛ جمعه: «أوحال و وُحُول»

طوری باشد که دیگر نشود بر آن ممتزج، ماء اطلاق کرد.

توضیح کلام ایشان این است: این میاهی که از اجسام گرفته می‌شود، ماء المضاف هستند و اما اگر ماء مطلقى به غیر الماء - به جسم دیگری - ممتزج بشود، مثل این که ماء با تراب ممتزج بشود که وَحَل می‌گوییم. تارة امتزاج طوری است که لقلته مانع اطلاق اسم ماء به آن ممتزج نمی‌شود که نتوانیم بگوییم: «هذا ماء». مثل این که تراب کم باشد. اگر آب، کمی گل آلود شود، می‌گویند آب است ولی گل آلود است، صاف نیست. اینگونه امتزاج، ماء را مضاف نمی‌کند. باید امتزاج طوری باشد که دیگر اطلاق آب بلاقید به آن، حقیقتاً صحیح نباشد و اگر اطلاق می‌شود بالعناية، اطلاق بشود. مثل گِل که همین جور است. گِل، آب و تراب است. اطلاق کردن ماء به خود گِل، اطلاق صحیحی نیست و اگر در یک موردی هم اطلاق بشود مثل آب‌گوشی که مثلاً چربی آن کم است، می‌گویند: این آب است، این اطلاق، اطلاق بالعناية است و الا بالحقیقة نیست.

البته این که ایشان ماء مضاف را با مثال ذکر می‌کند، این دو تا معیار ماء المضاف نیست چون ماء المضاف، در مواردی تحقق پیدا می‌کند که نه ممتزج بالاجسام است و نه معتصر من الاجسام است، هیچ کدام از اینها نیست، مثل آب دهن، آب بینی. اینها ماء مضاف هستند ولی نه معتصر من الاجسام هستند و نه هم ممتزج بغيره هستند.

ملاک آب مطلق و آب مضاف

• کَانَ ملاک ماء مضاف و ماء مطلق این است که هم در موارد مضاف و هم در موارد ماء مطلق، ماء اطلاق می‌شود. به هر دو می‌شود گفت: «هذا ماء». مثل بعض مایعات نیست که اطلاق ماء بر آنها اصلاً صحیح نیست، لا مطلقاً و لا مقیداً. مثل روغن، شیر، سمن، دهن و نفت و امثال ذلک. به اینها ماء اطلاق نمی‌شود لا مطلقاً و لا مقیداً. اینها یک قسم مایعات مضاف هستند. این جور موارد در این تقسیم، محل کلام نیست. یک قسم از مضافها هستند که به آنها ماء اطلاق می‌شود و لکن مع القید مثل ماء الرمان، ماء پرتقال و امثال ذلک که ماء اطلاق می‌شود و لکن مع القید.

ملاک در ماء مضاف این است که ماء به آن اطلاق بشود و لکن مقیداً، به نحوی که اگر ماء را مطلق بگذارید و بر آن تطبیق کنید، صحیح نباشد و فقط بالعناية و المجاز صحیح باشد. مثل آبگوشنی که عرض کردم می‌گویند: آب است، این بالعناية است، در مقام تجوز است و مبالغة در این است که مثلاً چربیش کم است، به این اعتبار ماء را بالعناية بلاقید بر آن اطلاق می‌کنند. به خلاف ماء مطلق. ماء مطلق آن است که اطلاق ماء بلاقید بر آن، صحیح است و هیچ عنایتی نیست مثل ماء النهر، ماء البحر و ماء البشر. اگر بگوییم: آبی که در چاه و دریا و شط و نهر جاری است، آب است، صحیح است. آب را بلاقید اطلاق کردن، صحیح است. البته نمی‌خواهیم بگوییم ماء باقید در موارد ماء مطلق اطلاق نمی‌شود تا کسی بگوید که در موارد ماء مطلق هم می‌گویند: ماء البحر، ماء البشر، ماء المطر. کلام این است که در موارد ماء مطلق، اگر خواستیم ماء را بلاقید اطلاق کنیم، در آن هیچ عنایت و تجوزی نیست و تطبیقش صحیح است. گفتن «هذا ماء» بلاقید به ماء البشر بلا اشکال صحیح است. به خلاف ماء الرمان و پرتقال و امثال ذلك که اگر بخواهیم ماء را بلاقید تطبیق کنیم، حقیقتاً صحیح نیست، بلکه بالتجوز و العناية صحیح می‌شود. آب دهان هم همین جور است، اگر به آب دهان بگوییم آب است این اطلاق، اطلاق تجوزی است و الاً حقیقتاً اطلاق نمی‌شود که این آب است. آب دهان و بینی و امثال ذلك می‌گویند مقیداً، و لکن مطلقاً اطلاق بشود به نحوی که هیچ تجوزی و عنایتی در آن نباشد، اینجور نیست بشهادة الارتکاز. آن معنایی که مرتکز از ماء است آن را بلاقید به ماء الفم یا به ریق که آب دهان است اطلاق کردن، اطلاق درستی نیست.

(سؤال... و پاسخ استاد:) لغت، موارد استعمال را می‌نویسد و لغوی هم موارد استعمال را می‌گوید اما معنای حقیقی را که ظاهر لفظ چیست و معنای حقیقی لفظ چیست؟ بلاقید ذکر شد، معنایش چیست، اوسع است یا ضیق است، این را باید از اهل لسان بفهمیم. متنها در آن جایی که اهل لسان، عرب هستند، غیر عرب مرادفش را پیدا می‌کند. مرادف همان لفظ را که آنها ماء می‌گویند ما آب می‌گوییم. اطلاق کردن آب بلاقید بر مثل آب پرتقال و مثل آب بینی و دهان، صحیح نیست ارتکازاً. اگر در مواردی

اطلاق بشود بالعناية و المجاز و مع القيد است. مقيداً اطلاق می شود و بالعناية و المجاز ربما بلا قيد اطلاق می شود مثل آن آب آبگوشتی که عرض کردم آب اطلاق می شود. علی هذا الاساس، ماء المطلق آن است که می شود آب را بلا قيد بر آن اطلاق کرد بمعنی المرتکز. آن معنایی که مرتکز از لفظ آب است را می شود بلا قيد بر آن اطلاق و تطبیق کرد. اگر اینجور شد، این ماء، ماء مطلق است. و اگر تطبیقش بلا قيد بر آن صحیح نشد الا بنحو التجوز و العناية، آن ماء، ماء المضاف است.

ظاهر کلمات این است که اطلاق ماء بر آن اقسام ماء مضاف خودش بالمجاز است. ماء را گفتن و ماء ٱرتقال را اراده کردن، استعمال مجازی است. اگر اینجور باشد که لفظ ماء را انسان اطلاق کند و از آن ماء البرتقال اراده کند، یا معنای مرتکز از ماء را بر ماء البرتقال تطبیق کند، این مجاز در اسناد است. اولی مجاز در کلمه است در جایی که از لفظ ماء، ماء ٱرتقال اراده بشود، دومی هم مجاز در اسناد است. یعنی لفظ ماء را در همان معنای مرتکز استعمال کند و بر ماء ٱرتقال تطبیق کند، این مجاز در اسناد است.

نسبت به مجموع وحل اگر آب بگویند و این مجموع را اراده کنند، این مجاز است. اگر معنای مرتکز را به مجموع تطبیق کنند، این هم مجاز است. اما اگر بگویند: «الوحد ماء و تراب» که بر جزئش ماء مطلق را اطلاق کنند، این عیب ندارد مثل این که به آب نمک می گویند: ماء و ملح. این به نحو حقیقت است که معنای مرتکز به جزء تطبیق می شود. این اطلاق، اطلاق حقیقی است. آن صورتی که مجاز است، آن است که اشاره کردیم.

اگر بخواهید برای لفظ ماء که اطلاقش بلا قيد در بعضی از اقسام ماء المطلق صحیح و در بعضی موارد اطلاقش بلا قيد صحیح نیست مثل موارد ماء المضاف نظیر پیدا کنید لفظ ذهب را ملاحظه کنید. به طلای سفید که در عرف پلاتین می گویند - عربها پلاتین می گویند - ذهب اطلاق می شود و لکن مقیداً می گویند: طلای سفید، ذهب الابيض. با قيد ابيض به آن اطلاق می شود. اما اگر ذهب بلا قيد گفته شد، اطلاقش پلاتین را نمی گیرد. اطلاق ذهب، همان طلای متعارف است که ربما طلای زرد می گویند. اگر این طلا را مطلق بگویند، افرادش همان طلای متعارف است که طلای زرد است. و ربما طلا مقیداً

به ایض اطلاق می شود که پلاتین مراد است.

روی این حساب، آن احکامی که روی عنوان مطلق الذهب رفته به پلاتین - ذهب ایض - سرایت نمی کند. آن احکام فقط برای طلای متعارف است. مثل این که اگر رجال ذهب پوشند حرام است، این حکم، طلای سفید را نمی گیرد. لبس این طلا در صلاة برای مرد، موجب بطلان صلاة است، مراد همان طلای متعارف می شود. این که زکات در طلا واجب است، طلای متعارف است. طلای سفید را نمی گیرد. چون اطلاق ذهب الايض به این پلاتین عند العرف مثل اطلاق ذهب الاسود است بر نفت. همان طوری که به نفت، طلای سیاه می گویند و این اطلاق، اطلاق مجازی است و اطلاق حقیقی نیست و معنای ذهب آن را نمی گیرد و شامل نفت نمی شود، این پلاتین هم یک ماده آخری است، یک جوهر آخر و یک فلز آخری است غیر از آن فلزی که به آن طلا اطلاق می شود.

ما همین حرف را در ماء می گوئیم: در آن مواردی که اطلاق ماء بلا قید صحیح نیست موجب می شود احکامی که شارع بر عنوان مطلق ماء جعل کرده، مختص به میاه مطلقه بشود و میاه مضافه را نگیرد. ما در این فصل بحث می کنیم در احکامی که بر خصوص ماء مضاف مترتب هستند و در حکمی که تمام اقسام ماء مطلق در آن شریک هستند که آن حکم، دیگر در ماء مضاف جاری نمی شود. حکم، حکم ماء مطلق است. تمام اقسام میاه در آن حکم شریک هستند. لذا صاحب عروه (قده) در همان ابتدای فصل، بعد از بیان اقسام ماء مطلق، می فرماید: کل این اقسام، «طاهر» فی نفسه پاک هستند «مطهر من الحدث و الخبث» مطهر از حدث و خبث هستند. این حکم تمام اقسام ماء مطلق است و در ماء مضاف جاری نمی شود. اینجور نیست که ماء مضاف مطهر بشود. طاهر و مطهر بودن، حکمی است که مختص به جمیع میاه مطلق است.

اقسام ششگانه ی آب مطلق

متن عروه: «والمطلق أقسام: الجاری و النابع غیر الجاری و البئر و المطر و الکز و القلیل و کل واحد منها مع عدم ملاقاته النجاسة طاهر مطهر من الحدث و الخبث».

ایشان برای میاه مطلقه‌ای که «یطلق علیه اسم الماء بلا قید و بلا عناية» شش قسم ذکر می‌کند:

- ۱ - ماء جاری.
- ۲ - نایع غیر جاری که می‌جوشد و لکن جاری نمی‌شود.
- ۳ - ماء البئر.
- ۴ - ماء المطر.
- ۵ - ماء راكد كَرّ.
- ۶ - ماء قليل.

اما شش قسم کردن این میاه مطلقه به چه اعتبار است؟ ظاهر این تقسیم، به اعتبار اختلاف احکام است. ولو تمام اقسام میاه مطلقه، یک حکم مشترکی دارند که «کُلُّها ظاهر و مطهر من الحدث و النجس» این حکم مختص را هم در این فصل بیان خواهد کرد. الاّ آنه هر یک از این اقسام، غیر از حکم مشترک، کَانَ یک حکم خاصی دارند او قیل: که یک حکم خاصی دارند. مثل ماء البئری که خواهیم گفت که بئر با جاری هیچ فرقی در حکم یعنی در عدم الانفعال ندارد و لکن بما این که مشهور قدما ملتزم شده‌اند که ماء البئر به ملاقات النجاسة منفعّل می‌شود کَانَ آن را یک قسم ذکر کرده‌اند. ماء المطر هم یک حکم خاصی دارد. به اعتبار اختلاف الاحکام او القول باختلاف الاحکام، ایشان این شش قسم را ذکر می‌فرماید.

اگر تقسیم به این اعتبار باشد؛ ینبغی بر صاحب عروه که النَّایع غیر الجاری را حذف کند و پنج قسم ذکر کند. چون نایع غیر جاری با جاری فرقی در حکم ندارد کما این که ایشان تصریح خواهد کرد: «النَّایع غیر الجاری بمنزلة الجاری». همان حکمی که بر جاری مترتب می‌شود که «لا ینفعل بلا فرق بین قلته و کثرته» نایع غیر جاری که از زمین می‌جوشد و لکن در سطح زمین جریان ندارد لضعف الماء، روی سطح زمین می‌ایستد که در دهات و روستاها پیدا می‌شود که اسمش را بَلّاق می‌گویند. اینها نایعی است غیر الجاری. واقف است و لکن حکم جاری را دارد. این را باید حذف کند.

اگر کسی اعتذار بیاورد، ایشان که این را ذکر فرموده، این الحاق در حکم است. این موجب نمی‌شود که حقیقتاً ماء جاری بشود. مشترک شدن در حکم، لازمه‌اش این نیست که نایع غیر جاری مثل جاری بشود چون در عنوان جاری داخل نمی‌شود بدان جهت این را قسم آخر در مقابل جاری ذکر کرده است ولو حکمشان یکی است.

می‌گوییم: اگر این طور باشد باید یک قسم دیگر را هم ایشان بیان بفرماید مثل ماء الحمام. ماء الحمام هم یک قسم است. بعضی‌ها هم ملتزم شده‌اند که ماء الحمام حکم خاصی دارد که در بحث ماء الحمام مفصلاً خواهد آمد. و بعضی‌ها هم ملتزم شده‌اند که حمام، یک خصوصیتی دارد، حکم خاصی دارد که دوتا ماء اگر متصل شدند، به اتصال به همدیگر ولو قلیل باشند، اعتصام پیدا می‌کنند. این از خصوصیت حمام است که متصل بشوند و به حد کزیرسند یا بسا اوقات کزیرت هم معتبر نیست. روی آن قولی که در ماء حمام خواهد آمد. ماء حمام را هم باید ایشان ذکر بفرماید.

پس اگر بناست الحاق حکمی باشد و تقسیم به آن اعتبار باشد، نایع غیر جاری را قسم قرار دادن، وجهی ندارد چون که این هم در حکم جاری است. اگر الحاق حکمی تنها فایده‌ای نداشته باشد چون که عنوان دوتا است، بدان جهت این قسم را زیاد کرده است، باید ماء حمام را هم ایشان زیاد بفرماید چون ماء حمام داخل در عنوانی که گفتند: ماء المطر، ماء البئر، ماء الجاری و الثایع غیر الجاری نمی‌شود.

و کیف ما کان: بعد از این که اصل المطلب واضح شد که این تقسیم به اعتبار اختلاف حکم و اختصاص بعضی از این اقسام به بعضی الاحکام است یا قیل که بعضی اقسام، احکامی دارند، بعد از این که وجه القسمة معلوم شد، حکم واضح است.

تقسیم سه‌گانه آبها از نظر مشهور

مشهور، ماء را به سه قسم جاری، و راكد - که از راكد هم به ماء محکوم تعبیر می‌کنند - و به ماء البئر تقسیم می‌کنند. الجاری و المحکوم - که همان ماء راكد است چه قلیل باشد چه کثیر - و البئر. ماء مطر را اصلاً ذکر نمی‌کنند.

چرا مشهور ماء مطر را از اقسام ماء ذکر نمی‌کنند؟ وجهش چیست؟

قیل که نظر مشهور بر بیان احکام میاهی است که در زمین هستند. ناظر به ماء المطر که نازل من السماء است، نیستند. و کیف ما کان؛ برای صاحب عروه، اولی این بود که ضمن این شش قسم، یک قسم آخری هم ذکر بفرماید مثل همین ماء الجاری که بعد معنا خواهد کرد که جاری، ماء نایع از زمین است که جریان پیدا می‌کند و نایع غیر جاری آن است که از زمین می‌جوشد ولی می‌ایستد، جریان پیدا نمی‌کند، از زمین ترشح می‌کند ولی نه به نحو فوران. ماء المطر، ماء البئر، ماء راكد چه قلیل باشد یا کَرّ باشد، اینها را ذکر فرمود. البته ایشان این ماء الانهار و شطوطی که ماده باطن الارضی ندارند را جاری نمی‌دانند. اینها حاصل از ذوبان ثلوج و سقوط امطار است. برف‌ها از روی کوه‌ها تدریجاً آب شده و جاری می‌شود، یا امطار از جاهای بلند جاری می‌شود که نهر و شط از اینها تولید می‌شود. صاحب عروه اینها را جاری نمی‌داند. نایع غیر جاری هم که نیست. ماء راكد و ماء المطر و ماء البئر هم که نیست. اینها را باید ذکر بفرماید چون اینها پیش صاحب عروه لاحق به ماء جاری هم نیستند بلکه اگر به حد کَرّ باشند معتصم می‌شوند، به حد قلیل باشند، نجس می‌شوند. ماء شطوط و الانهار لاحق به ماء جاری نیستند.

لعلّ و الله العالم این که ماء را در عبارتش به قلیل و کثیر تقسیم کرده است که الجاری و النایع غیر الجاری و البئر و المطر و الکرّ و القلیل، این کَرّ و قلیل شامل این انهار و شطوط هم می‌شود اگر به حد کَرّ هستند، کَرّ شاملش می‌شود، اگر کمتر از کَرّ هستند قلیل شاملش می‌شود. شاید شمول عبارت به این انهار و شطوط موجب شده که متعرض آنها نشده است. چون حکم کر را دارد.

ظاهر و مطهر بودن تمام اقسام آب مطلق

ما در این جا یک حکمی که تمام اقسام ماء مطلق در آن مشترک هستند را ذکر می‌کنیم که ایشان می‌فرماید: «وکل واحد منها» هر کدام از این اقسام ماء المطلق «مع عدم ملاقات النجاسة ظاهر مطهر من الحدث و الخبث». ظاهر و مطهر هستند از حدث و خبث.

النجاسة طاهر مطهر من الحدث و الخبث». طاهر و مطهر هستند از حدث و خبث. این که ماء، طاهر و مطهر از حدث و خبث است، کأنّ از ضروریات فقه است. اینجا نیازی به استدلال ندارد. تمام اقسام ماء مطلق از حدث و خبث مطهر و پاک کننده هستند. این پیش ما از ضروریات فقه است. ولو به بعض مخالفین که عامه است، نسبت داده شده که آنها ماء البحر را طهور نمی دانند یعنی مطهر نمی دانند. الاّ انه این نسبت از ضروری بودن این مسأله پیش ما کم نمی کند. برای این که اطلاقات ماء و اطلاقات ادله و بعضی روایات که در خصوص ماء البحر وارد است که «ماء البحر طهور» کافی است و مخالفی هم از اصحاب ما در مسأله نقل نشده، ولكن مع ذلك، ما در مقام، به بعض آیات و روایاتی که گفته شده، متعرض می شویم که از این آیات و روایات استفاده می شود که کل المیاء - یعنی میاه مطلقه - طاهر و مطهر هستند.

دلالت «و انزلنا من السماء ماء طهورا» بر مطهریت آب مطلق یکی از آیات قوله سبحانه: ﴿و انزلنا من السماء ماء طهورا﴾^(۱) ما نازل کردیم از آسمان، آبی را که طهور است. طهور علی ما سیاتی معنایش هر چه باشد متضمن معنای مطهریت است. ما از آسمان آبی را نازل کردیم که آن ماء طهور است. و لکن در دلالت این آیه مبارکه مناقشه شده است که دلالت کند بر تمام اقسام میاه که همه طاهر و مطهر هستند. گفته اند: دلالتی در این آیه نیست. عمده دوتا مناقشه است. مناقشه اولی، مناقشه صاحب حدائق است که مفصل ذکر کرده که این آیه مبارکه ناظر به میاه نازل من السماء است. کأنّ میاه نازل من السماء طاهر و مطهر هستند و اما سایر میاه که در زمین هستند را شامل نمی شود و خود این ماء هم در این آیه مبارکه ﴿و انزلنا من السماء ماء طهورا﴾ نکره است، دلالت ندارد بر این که تمام میاه نازله طهور هستند. ﴿و انزلنا من السماء ماء طهورا﴾ صدق می کند و لو بر یک قسم از آبی که نازل من

السماء است مثل مطر حال التقاطر، اگر همان وقت طاهر و مطهر باشد، کفایت می‌کند و این آیه صدق می‌کند. لذا دلالت نمی‌کند بر این که تمام اقسام میاه که نازل من السماء هستند آنها طاهر و مطهر هستند.

پس اشکال اول این می‌شود: این آیه عمومیتی نسبت به میاه نازله من السماء ندارد فضلاً از این که تمام میاه را بگیرد، چه میاهی که نازل من السماء باشند و یا مخلوق فی الارض باشند، مثل ماء دریاها.

اشکال دوم این که گفته‌اند: ولو از اشکال اول غمض عین کنیم و بگوییم: این آیه، تمام اقسام میاه را بیان می‌کند که طهور است الا انه در این طهور دلالتی نیست بر این که تمامی میاه مطهر هستند. آیه دلالت بر مطهریت همه ندارد.

و الوجه فی ذلك این که طهور بر وزن فِعُول، صیغه مبالغه است و صیغه مبالغه تابع مجردش است. اگر مجردش لازم شد، این، دلالت بر مبالغه در آن ماده لازمه می‌کند. کان طهور یعنی خیلی پاک است. طهر به معنای پاک است. وقتی معنای طهر این شد که پاک است، طهور هم این می‌شود که خیلی پاک است. اگر مجردش متعدی شد، اگر صیغه مبالغه در آن متعدی هم بیاید که خودش محل کلام است که متعدی صیغه مبالغه ندارد، اگر داشته باشد صیغه مبالغه دلالت می‌کند بر ماده متعدیه، مبالغه در متعدی. طهر وقتی به معنای پاک شد طهور یعنی خیلی پاک است. اما آیا نجس و متنجس را پاک می‌کند؟ دیگر به این معنا دلالتی ندارد.

شیخ طوسی (قده) در اول تهذیب، این اشکال را نقل کرده و از آن جواب داده است. حاصل اشکال را که نقل کرده، این است که گفته‌اند: این طهر که همان مجردش است لازم است و مبالغه در لازم معنایش این می‌شود که خیلی پاک است. اما این که مطهر و پاک کننده باشد، دیگر به این معنای مطهریت از حدث و خبث دلالتی ندارد. ﴿و انزلنا من السماء ماء﴾ که آن ماء، خیلی پاک است. اما دلالتی ندارد بر این که پاک کننده است و مطهر من الحدث و الخبث است. و الحمد لله رب العالمین